

نقش نخبگان فکری و سیاسی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بین دو انقلاب
(از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷ ش) و نقشی توده‌ها در آن

صمد عابدینی^۱

امیر خوشحال^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۲/۱۵

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۰۸/۱۷

چکیده

هدف ما از نگارش این مقاله آن است که با استفاده از روش تاریخی - تطبیقی روشن سازیم که نخبگان ابزاری و فکری چه تأثیری بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران این دوران داشته و توده‌ها در کجای این تأثیرات بوده‌اند.

در سیر تحولات اجتماعی جامعه ما با وجود حکومت استبدادی و ایللیاتی و عقب‌افتاده، نخبگان با نثار جان خود سبب تحولات عدیده‌ای در وضع موجود ایران شدند از جمله این تحولات عبارت بود از: پیدایش قانون و اداره جامعه بر حسب آن، تفکیک کردن قوا از همدیگر و آشنایی ملت با مفاهیمی چون آزادی، دموکراسی، پارلمان‌تاریسم، مساوات، و . . .

جریان‌های غالب در طول ۱۵۰ سال گذشته ایران، تجددگرایی، دینی و ناسیونالیسم ایرانی بوده است و برای تحقق آن گاه به جریان ملی و سنتی و گاه به جریان سلطنت و حکومت و گاه به جریان استعمار و گاه به جریان اسلامی روی می‌آوردند.

واژگان کلیدی: نخبگان، انقلاب مشروطیت، تحولات سیاسی اجتماعی، توده‌ها، دربار

۱ - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال، گروه علوم اجتماعی؛ خلخال - ایران.

E-mail: abedinisamad@gmail.com

۲ - کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی دانشگاه آزاد واحد خلخال - ایران (نویسنده مسئول).

E-mail: www.khoshhal54@gmail.com

مقدمه

جامعه ایران جامعه‌ای است بالنسبه راکد و بی‌تغییر و تسلط نظام ایلیاتی به‌عنوان سنتی کهن در ساخت سیاسی و اجتماعی ایران، سبب دسترسی نداشتن گروه‌های جدید اجتماعی به قدرت و ارائه نظام‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی سنتی بود، ساخت اجتماعی و ساخت قدرت در بعضی گروه‌های ایلی آن‌ها را طی قرون اخیر یک‌تاز عرصه رقابت برای به‌دست آوردن قدرت سیاسی کرده بود که مانع رشد گروه‌های اجتماعی دیگر می‌شود، «شیوه‌ی تولید عشایری نیز با توجه به مقیاس گسترده‌ی آن در سطح ایران، ساخت اقتصادی را طی سده‌های اخیر از نظر سطح تولید و الگوهای مبادله به‌شدت تحت تأثیر قرار داده و مانع مضاعفی بر سر راه رشد و گسترش اقتصاد پولی و تجاری فراهم کرده بود و از این طریق بار سنگینی بر دوش اقتصاد شهری و روستایی تحمیل می‌کرد، نتیجه‌ی چنین وضعی در اجتماع ایران تسلسلی از رونق و کساد اقتصادی، نوسان و تزلزل قدرت سیاسی و منازعات پیوسته قدرت و نبود امکان قدرتیابی گروه‌های جدید اجتماعی و در نهایت ادامه سیستم سنتی اقتصادی و اجتماعی ایران بود» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۵۱) حکومت قاجار که در سال ۱۲۱۰ ش. در جریان یک اتحاد ایلیاتی و کسب حمایت بزرگان دیوان‌سالار، و حذف تدریجی دیگر ایلات مدعی، به قدرت سیاسی دست یافت، یک سلسله ویژگی‌هایی در ساختار قدرت داشتند که عبارت بود از: «مطلق‌گرایی (استبداد) سیاسی، وجود دستگاه متمرکز و شدیدالعمل، وجود سیستم قدیمی و استثمار، وجود روابط فئودالی و ایلی» (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۱) که در آن قانون عبارت بود: «از رأی و خواسته حکومت خودکامه که می‌توانست هر لحظه تغییر کند و حکومت هیچ حقی برای رعایا به رسمیت نمی‌شناخت و فلسفه‌ی سیاسی (سایه خداوندی) که از دوران حکومت صفویان در ایران شکل گرفته بود در واقع تداوم و تغییر شکل اسلامی شده نظریه باستانی برخوردار می‌شاهان از فره ایزدی بود» (آجدانی، ۱۳۸۶: ۹).

اما در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم از یک طرف «بخاطر افزایش تدریجی جمعیت شهرها و رشد شهرنشینی، و نیز به‌دلیل موقعیت جغرافیایی سوق‌الجیشی ایران که موجب توجه کشورهای مقتدر اروپایی قرار گرفت، که باعث تماس مستمر با فرهنگ و تمدن غرب شد و نیز شکست‌های پی‌درپی ایرانیان از این کشورها و موارد دیگر، موجبات گرایش به تغییر در ساختارهای قدیمی در این جامعه را فراهم ساخت و از این زمان به بعد چالش میان نظام قدیم و مقتضیات جهان نو آغاز و اوایل قرن بیستم منجر به انقلاب مشروطیت شد» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۶).

بعد از وقوع انقلاب مشروطه بازیگران سیاسی و فکری ایران معاصر در حقیقت شامل افرادی می‌شدند که بنابر هر دلیلی در شرایط زمانی و مکانی جامعه سر بر افراشته و از نظر سیاسی و اجتماعی دارای نشان و مقام و قدرت فوق‌العاده‌ای شده‌اند، «نخبگان در ایران برخلاف جوامع پیشرفته که هوش و ذکاوت، تجربه و کارایی، نقش تعیین‌کننده در آن دارد در ایران بین دو انقلاب این امر در درجه‌ی اول منوط به داشتن ارتباطی مستمر و سازمان‌یافته‌ی فامیلی به دربار و شخص پادشاه بوده است، این

واقعیت که در طول تاریخ سیاسی معاصر ایران گروهی خاص بر این مملکت حکومت می‌کرده‌اند نه تنها در دوران سلطنت قاجار بلکه در سال‌های سلطنت پهلوی نیز صادق است» (ازغندی، ۱۳۷۴: ۹۵۹). اما آنچه که در گزینش نخبگان سیاسی وجود داشت عمدتاً بر این فرض استوار است که دارندگان مناسب رسمی اعم از قانونگذاران و مجریان جزو اصلی نخبگان رسمی و غیررسمی در جامعه ما محسوب می‌شود و «منظور از نخبگان رسمی و غیررسمی شامل هر دو نوع سنخ، نخبه ابزاری و فکری است زیرا چگونگی پیدایش و عملکرد خاص نخبگان سیاسی در جامعه غیر مدنی ما را از تفکیک نخبگان فکری و نخبگان ابزاری باز می‌دارد بخصوص در دوره‌ی قاجاریه، زیرا نخبگان ابزاری یعنی صاحبان قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را بدون فکر و اندیشه انگاشتن، کاری عبث و بیهوده است به‌طور مثال امیر کبیر و سپهسالار و قائم‌مقام را نمی‌توان جزو نخبگان فکری یا سیاسی شمرد بلکه شامل هر دوی آن‌ها است» (ازغندی، ۱۳۷۴: ۷۰۸).

بعد از ناکامی مشروطه و روی کار آمدن رضاخان دوباره استبداد بر طبق مدل موجود آن در ایران یعنی استبداد ← آشوب ← فتنه ← استبداد بر اثر نبود احزاب و نبود نهادهای شالوده‌سازمندی مدرن، خودکامگی حاکمان، ضعف مالکیت خصوصی، نبودن طبقات مستقل و... به ایران بازگشت و نخبگان چه ابزاری و چه فکری دوباره استقلال عمل و وابسته نبودن خود را از دست دادند اما جابجایی کوچکی این بار در بین نخبگان حاکم صورت گرفت که در آن نظامیان به‌جای شاهزادگان وارد حریم دربار شدند و جای خان‌ها و رؤسای قبایل را در ایلات گرفتند.

در دوره‌ی قاجاریه پارادایم نخبگان فکری و بعد ابزاری عقب‌ماندگی و راه‌حل‌های رفع آن بود، اما در دوره پهلوی پارادایم نخبگان فکری و بعد ابزاری توسعه‌نیافتگی و راه‌حلی برای رشد و توسعه بود. در دوران پهلوی بخصوص پهلوی اول نخبگان رسمی از قبیل زمین‌داران و نظامیان و دیوانیان اشراف سالار در اولویت قرار گرفتند و نظامیان در این دوره در تمامی تار و پود حیات سیاسی و اجتماعی ایران دخالت می‌کردند و «در ایالات قدرت واقعی در دست فرماندهان ارتش بود و امور عمدتاً مطابق خواست آن‌ها اداره می‌شد و والی‌ها بیشتر به‌صورت مقامات تشریفاتی بود» (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۶۲-۱۶۰). و در پهلوی دوم نمی‌توان نقش نخبگان را مانند پهلوی اول شمرد. در پهلوی دوم اگرچه در پاره‌ای از مواقع چهره‌های نظامی در کابینه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفتند ولی «از نصب چهره‌های نظامی به غیر از موارد ضروری و غیر قابل اجتناب پرهیز می‌کردند» (فیوضات، ۱۳۷۵: ۷۴).

چهار چوب نظری تحقیق (مکتب نخبه‌گرایی و بنیان و مفسران آن)

پاره‌تو شاید جزء نخستین افراد و نظریه‌پردازانی باشد که درباره نقش نخبگان در دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی به اظهارنظر پرداخته و در یک تعریف از واژه نخبه می‌گوید: «نخبگان به کسانی اطلاق می‌گردند که با توجه به نقشی که در جامعه برعهده دارند کاری انجام می‌دهند و استعدادهای

طبیعی دارند، موقعیت‌های برتری را نسبت به متوسط افراد جامعه دارند و در واقع نخبگان را می‌توان از اعضای ممتاز جامعه دانست» (گی‌روشه، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

اعتقاد بنیادی پاره‌تو بر این اصل استوار است که «انسان‌ها از جهت جسمانی، فکری، اخلاقی، با یکدیگر برابر نیستند و در کل جامعه و در هریک از قشرها و گروه‌های آن، برخی کسان از دیگران با استعدادترند، شایسته‌ترین افراد این گروه، نخبگان آن گروه را می‌سازند» (کوزر، ۱۳۷۳: ۵۲۴-۵۲۳). براساس نظریه پاره‌تو «شایسته‌ترین افراد گروه، نخبگان آن گروه را تشکیل می‌دهند، البته اصطلاح نخبگان هیچ‌گونه دلالت اخلاقی یا افتخارآمیز ندارد و تنها به کسانی اطلاق می‌شود که در هریک از شاخه‌های فعالیت بشری بالاترین نمره را به‌دست آورده باشند» (کوزر، ۱۳۷۳: ۵۲۳).

بعد از پاره‌تو، موسکا نخستین کسی بود که بین نخبگان و توده‌ها تمایز و تفاوت قائل شد، او در این رابطه می‌گوید: «در کلیه جوامع از عقب‌مانده‌ترین آن‌ها تا پیشرفته‌ترین‌ها و قدرتمندترین جوامع دو طبقه وجود دارد» یک طبقه حاکم و یک طبقه محکوم، طبقه نخست که همیشه از تعداد افراد کمتری تشکیل یافته، همه وظایف سیاسی را به اجرا می‌گذارد قدرت را در انحصار خود دارد و از ثمراتی که قدرت به‌همراه می‌آورد بهره‌مند می‌شود در حالی که طبقه محکوم یا فرمانبر که تعداد بیشتری افراد را شامل می‌شود توسط طبقه نخست به نحوی که گاهی کمابیش قانونی و زمانی کمابیش استبدادی و خشونت‌بار است اداره و کنترل می‌شود و در ادامه می‌گوید: «سلطه یک اقلیت سازمان یافته که از انگیزه واحدی پیروی می‌کند بر اکثریتی نامتشکل اجتناب‌ناپذیر است از آن‌جا که هریک از افراد گروه اکثریت غیرمتشکل ناگزیر است در مقابل گروه سازمان یافته به‌تنهایی بایستد، در نهایت مقاومت و ایستادگی آن‌ها در برابر قدرت اقلیت غیرممکن است» (باتامور، ۱۳۸۱: ۷).

موسکا می‌گوید: «مهمترین عاملی که سلطه گروه نخبگان را بر توده‌ها فراهم می‌کند ویژگی سازمان یافته آن‌هاست که همین عامل آن‌ها را در موقعیت برتر قرار می‌دهد، و توده‌ها فاقد سازمان‌یافتگی هستند و به‌ناچار از نخبگان اطاعت می‌کند» (شیخ‌زاده، ۱۳۸۵: ۲۶) و روابط مختلفی اعضای این اقلیت (نخبگان) مسلط را به‌هم پیوند می‌دهد از قبیل روابط خویشاوندی، روابط انتفاعی، روابط فرهنگی و... و این اقلیت به‌دلیل قدرت اقتصادی و با توجه به وحدتی که دارند برخوردار از قدرت سیاسی گشته و تأثیر فرهنگی خود را بر اکثریت سازمان‌نیافته استوار می‌سازند و این همان چیزی است که نقش تاریخی نخبگان را توجیه می‌کند (گی‌روشه، ۱۳۸۰: ۱۱۷).

اما در مباحث این تحقیق، «نخبگان ابزاری صاحبان قدرت و ثروت هستند و نخبگان فکری شامل نویسندگان، دانشگاهیان، محققان، کارشناسان، خبرنگاران و هنرمندان هستند که اندیشه و روش و رهیافت و راهبرد تولید می‌کنند و از عوامل جدایی نخبگان فکری و ابزاری یکی تلقی مجریان از مقوله مملکت‌داری است و دوم سیاست‌زدگی در حوزه عمل است و سوم، تعریفی که برخی مجریان از کار دارند و ارادت را مهم‌تر از مهارت می‌دانند و علت چهارم، ارتباط محدود فکری و تئوریک با دنیاست و عامل

پنجم عدم تفکیک حوزه فکر و حوزه عمل در تفکر بسیاری از افراد جامعه است» (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۶۷-۶۶).

گی‌روشه براساس ملاک ماکس وبر (سه نوع حاکمیت اقتدار سنتی، عقلایی، قانونی، حاکمیت معنوی و کاریزمایی) طبقه‌بندی شش‌گانه از نخبگان ارائه داده: «۱- نخبگان سنتی و مذهبی (رئیس سنتی قبیله - روحانیون)؛ ۲- نخبگان تکنوکراتیک (دیوان‌سالاران)؛ ۳- نخبگان مالکیت (مالکین بزرگ ارضی، یا صنعتی، یا مالی)؛ ۴- نخبگان خارق‌العاده (کاریزمایی)؛ ۵- نخبگان ایدئولوژی؛ ۶- نخبگان سمبولیک (هنرمندان، ورزشکاران)» (گی‌روشه، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۲۱).

اما وظیفه نخبگان فکری در یک جامعه، «ارائه راه‌حل و باز کردن گره‌های یک جامعه و تفکر درباره آن است و وظیفه نخبگان سیاسی آن است که این تشکیل را برای نخبگان فکری ایجاد کنند و اندیشه‌های پیچیده و رهیافت‌های آن‌ها را برای اداره کارآمد جامعه به‌کار گیرند و تفاوت این‌دو با توده‌ها در این است که در جامعه سنتی برای عامه‌گذران زندگی اصل است و برای نخبگان استمرار فرصت حکومت کردن» (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۸۵).

بنابراین با توجه به مطالب گفته شده نظریه نخبه‌گرایی بر این اصل استوار است که در «جامعه افرادی هستند که به دلایل و انگیزه‌هایی از موقعیت برجسته‌ای برخوردارند و در سازمان‌های مختلف سیاسی و اجتماعی نقشی تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری بازی می‌کنند به‌عبارت دیگر، نظریه نخبه‌گرایی با تقسیم جامعه بین دو گروه اقلیت قدرتمند و اکثریت فاقد قدرت معتقد است» (ازغندی، ۱۳۷۲: ۷۴۳).

روش تحقیق

هدف از پژوهش‌های تاریخی «بازسازی گذشته در زمینه چند فرضیه‌ای است که در زمان حال تدوین می‌شود و دستیابی به این اهداف مستلزم جمع‌آوری اطلاعات به‌صورت منظم و عینی، ارزش‌یابی و تلفیق اسناد و مدارک و بالاخره رسیدن به نتایج قابل دفاع است» (دلاور، ۱۳۸۰: ۲۳۴). با توجه به مطالب گفته شده من در روش تاریخی خودم سعی کردم به گردآوری آثار و ردیابی وقایعی بپردازم که از طریق آن‌ها بهتر بتوانم به شواهد مفروضات و سؤال‌های تحقیق خودم دست بیابم. در این روش از منابع مکتوبی استفاده کردم که بیشتر به‌صورت اسناد و شواهد بوده و «چون یک محقق تاریخی از منابع دسته دوم و یا ترکیبی از انواع داده‌ها بهره می‌گیرد» (ایمان، ۱۳۸۸: ۴۰۳). بنابراین من هم سعی کردم از ترکیب منابع دسته دوم و اول (کمتر) استفاده کنم، چون منابع دسته دوم شامل داده‌هایی است که «بازگو کننده و گزارش‌کنندگان آن (کتبی یا شفاهی) به‌طور مستقل آن‌ها را مشاهده نکرده و به نقل قول از شخص دیگری رویدادها را توصیف کرده مانند کتاب‌های تاریخی» (سرمد و بازرگان، ۱۳۷۶: ۱۲۵).

نقش نخبگان (ابزاری و فکری) در تحولات دوران صدر مشروطه

در دوره‌ی قاجاریه تفکیک نخبگان و بازیگران قدرت با نخبگان فکری یعنی صاحبان اندیشه که مسئولیت اصلی بهسازی جامعه را برعهده دارند کار بیهوده‌ای است مثلاً سپهسالار و امیرکبیر و... را می‌توانیم جزو هر دو حوضه نخبگان ابزاری و فکری قرار دهیم و همین ادغام دو سنخ نخبه در وجود یک نفر در دوره قاجار و بی‌کفایتی نخبگان سیاسی در بهسازی ارزش‌ها و نهادها، عامل اصلی ناکامی آن‌ها در نهادینگی و مشروعیت‌سازی نظام سیاسی در دوران قاجاریه به‌شمار می‌آید (ازغندی، ۱۳۷۴: ۷۰۳).

از سویی دیگر به‌علت شکست‌هایی پی‌درپی نظامی، بی‌ثباتی سیاسی، واگذاری امتیازات و تنش‌های درون قبیله‌ای نخبگان رسمی و حاکم، قدرت و نفوذ فوق‌العاده آنان باعث شد که این نخبگان به هیچ وجه به نخبگان فکری غیرحکومتی فرصت حضور در صحنه سیاسی را ندهند و بخاطر همین است که شاهد تعارض بین نخبگان سیاسی حاکم و نخبگان غیرحکومتی و بدور ماندن آن‌ها از صحنه سیاست در سراسر دوره قاجار مواجه هستیم (ازغندی، ۱۳۷۴: ۷۱).

از مهم‌ترین مسائل این دوره همراهی و ائتلاف روشنفکران با روحانیون بود که تحت تأثیر افکار ترقی‌خواهانه جدید و جریان‌های آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه قرار گرفتند که این ائتلاف امکان به‌تحریک واداشتن جامعه را فراهم کرد و نخبگان غیر حاکم با استفاده از علایق غیرمذهبی که احساس مشترک بیشتر مردم بود، توانستند قدرت‌شان را به نحو فزاینده‌ای مؤثر سازند و تجار و اصناف هم به‌خاطر واردات بی‌اندازه کالا و نیز ارتباطی که به روحانیون داشتند تحت رهبری آن‌ها به اعتراض پرداختند و نخبگان بسیج‌گر نیز با برخورداری از مهارت در تحریک مردم به عمل سیاسی توانستند توده را بسیج و پیام رهبران اصلی انقلاب را به آن‌ها برسانند و دلایل توفیق همه اقدامات انجام شده توسط نخبگان روشنفکر که عبارت بود از: «۱- وجود حکومت مستبد و مطلقه و خودکامه؛ ۲- وجود انجمن‌ها و گروه‌های سیاسی و سازمان‌های سنتی نظیر اصناف بازار و دیگر انجمن‌ها؛ ۳- بسته بودن دایره حرکت نخبگان در این دوره» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۷۷-۷۵).

وجه مشترک روشنفکران و نخبگان نسل اول (به استثنای آخوندزاده) تلاش برای برقراری گفتگو بین دو حوزه فرهنگی اندیشه فقهی و اندیشه غربی بود که بنیاداً با هم تفاوت داشتند واضح‌تر این‌که آن‌ها به‌جای تلاش برای تجدیدنظر در سنت، کوشش کردند دو حوزه فرهنگی را با هم آشتی دهند، برخی از این دسته از روشنفکران خود به تفاوت‌های مبنایی دو نحو سلوک فکری واقف بودند اما به آرمان‌هایشان صورت دینی می‌دادند تا با مخالفت کمتری مواجه شوند علت هم واضح بود: «در ایران عصر قاجار شریعت نقش اساسی در تنظیم حیات ایرانیان برعهده داشت بنابراین عده‌ای تلاش کردند این امکان را به تقدیر آینده کشور مبدل نمایند و از راه آن با فرهنگ غرب به‌نوعی وارد داد و ستد شوند، اما آنچه که فرهنگ غرب را با ایران متمایز می‌کرد این بود که جوهر و محور عنصر تداوم و تحول در اندیشه غربی عقلانیت خودبنیاد غیر روحانی بود، اما در ایران چون توان پرسش از سنت وجود نداشت

زیرا اندیشه به مفهوم فلسفی آن دیرگاهی بود که از این مرز و بوم فرو مرده بود و در نتیجه عقلانیت جایش را به سنت و غیر پرسش‌گری داده بود (آبادیان، ۱۳۸۸: ۱۲۹-۱۲۸).

روشنفکران این دوره هم که استبداد سلطنتی را دشمن آزادی، برابری و برادری می‌دانستند مشروطیت و سکولاریسم و ناسیونالیسم را سه ابزار کلیدی برای ساختن جامعه نوین و قدرتمند و توسعه‌یافته به‌شمار آوردند. آن‌ها مشروطیت را از بین برنده سلطنت ارتجاعی و سکولاریسم را نابودکننده نفوذ محافظه‌کارانه روحانیون مستبد و درباری و ناسیونالیسم را خشکاننده‌ی ریشه‌های استثمار کننده امپریالیست می‌دانستند ولی دست‌اندرکاران بخش روشنفکری و نخبگان به‌رغم داشتن اهداف مشترک چون آزادی، قانون‌گرایی، حکومت قانون، ترقی و پیشرفت، تغییرات الفبا، تأکید بر ناسیونالیسم و باستان‌گرایی، تبلیغ دین زرتشتی، پروتسانیسیم (امیری، ۱۳۸۳: ۲۵). حکومت منضبط و پاسخ‌گو و قانونمند همراه با مفاهیمی چون دموکراسی، پارلمان، برابری اجتماعی و، راهکارهای موقتی را ارائه می‌دادند چون طبقه روشنفکر زمانی با علما علیه شاه و زمانی با شاه علیه علما و زمانی با شاه علیه قدرت‌های خارجی و زمانی نیز مانند انقلاب مشروطه با علما علیه شاه و قدرت‌های امپریالیست متحد می‌شدند (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۸۰). در میان روشنفکران نسل اول مفاهیمی چون: آزادی، قانون‌گرایی، حکومت قانون، ترقی و پیشرفت، تغییرات الفبا، تأکید بر ناسیونالیسم و باستان‌گرایی، تبلیغ دین زرتشتی، پروتسانیسیم (امیری، ۱۳۸۳: ۲۵). حکومت منضبط و پاسخ‌گو و قانونمند همراه با مفاهیمی چون دموکراسی، پارلمان، برابری اجتماعی و دموکراتیک دیده می‌شد، بخاطر همین است که جنبش‌های نوگرایی و اصلاحات در ایران عصر قاجار از رویکرد غرب‌گرایانه برخوردار بود (آجدانی، ۱۳۸۶: ۱۵).

بنابراین پارادایم نسل اول روشنفکران پارادایم عقب‌ماندگی و بررسی ریشه‌ها و علل تاریخی و اجتماعی و سیاسی آن بود (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۲۷). آنان برای رفع پارادایم عقب‌ماندگی، که نمونه‌های آن عبارت بودند از: «بی‌قانونی، نبودن سازمان‌های مدرن، بی‌سوادی، فقر، فقدان جاده و وسایل رفت و آمد، وجود استبداد و...»، خواستار راه‌حلهایی برای رفع این عقب‌ماندگی شدند که عبارت بودند از: شکل‌گیری نظام سیاسی جدید، پارلمان و نظام شورایی، سیستم بانکی، آموزشی و...» (همان: ۱۱۳-۱۱۱).

نقش نخبگان (اِزّاری و فکری) بر توده‌ها در صدر مشروطه

در این دوره طبقه غیر حاکم شامل اقشار زیر بودند: «طبقه متوسط شهرنشین، طبقه کارگر، اقشار پایین شهری شامل کارگران روزمزد بازار، شاگردان، پادوهای بازار و فروشندگان دوره‌گرد، دهقانان و عشایر و اقشار پایین زراعی» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۷).

این اقشار تا قبل از انقلاب مشروطه از نعمت دانش بی‌بهره بودند و کاملاً در اختیار طبقه حاکم بودند و از زمامداران کشور و روحانیون وابسته به حکومت کورکورانه اطاعت می‌کردند و با هر دو طبقه حاکم و غیر حاکم در حفظ بساط استبداد و کهنه‌پرستی و خرافات همکاری می‌کردند و بر ضد هر نوع

تجددخواهی و آزادی‌طلبی هم داستان بودند، چون کشور توسط قاجاریه با دیوار آهنین استبداد از دنیای تمدن جدا شده بود و مردم هم از فرهنگ و تمدن نوین عالم به کلی بی‌بهره و بی‌اطلاع بودند (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۷۹-۷۸).

آنچه در رفتار، آن‌ها را بی‌تقصیر نشان می‌دهد وجود یک حکومت استبدادی خودکامه در طول تاریخ و از طرف دیگر مدعیان و مروجان قدرت و اندیشه، درگیری‌های فکری و سیاسی دامنه‌داری را داشتند که به‌طور جبری در مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند و چون این خلیات بر عموم جان‌ها حاکم بود و ظرافت گفت‌وگو و حل و فصل اختلافات را نداشته و آن‌ها نیز با خدعه و حيله‌گری و دروغ‌پردازی و نداشتن شفافیت در پی نابودی و حذف یکدیگر بودند و ترس و وحشت و سرکوب از جمله مهمترین عواملی بود که در اقتدارگرایی قاجارها و نیز رفتار مذمومه ایرانیان نقش اساسی داشت (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۹۹).

در این دوره مفاهیمی مثل ملت و اتکاء به آرای آن‌ها، محلی از اعراب نمی‌توانست داشته باشد و آنچه مذهب مختار بود اطاعت از فرامین شاه بود و بس، در این فضا آنچه بیش از هر چیزی جلب توجه می‌کرد، خوف و وحشت بود در عین حال این حوادث در مکانی صورت می‌گرفت که توده‌های مردم نسبت به حقوق خود بی‌اطلاع بودند و با مفهومی به نام حق نسبتی نداشتند و توده‌ها نیز برای خود حقی قائل نبودند تا به مطالبه آن برخیزند دقیق‌تر این‌که توده‌های مردم نمی‌دانستند چه چیزی را باید حق بدانند و آن را از حکومت مطالبه نمایند و برای حکومت چه حقی قائل باشد تا به انجام وظایف بپردازد، و از سوی دیگر حکومت نیز حقی برای هیچ گروهی از مردم در نظر نمی‌گرفت و به قول یکی از نویسندگان در چنین وضعی زمامداران و والیان مردم را مثل شتران مهار می‌کنند، آن‌ها را به چوب و فلک می‌بندند، تازیانه و بریدن گوش و دماغ و دست و پا و امثالهم تنها راه زمامداری بر مردم بود، تازه این مجازات‌ها برای توده مردم و عوام‌الناس وضع می‌شد و مسئولین از هر نوع مواخذه‌ای مبرا بودند، در رأس هرم حکومت شخص شاه قرار داشت که بر این نظم جابرانه نظارت می‌کرد (آبادیان، ۱۳۸۸: ۸۲-۸۱).

پس گروهی در این دوره زیر فشار ستم‌گران و استبداد جان می‌دادند اما چون جاهل بودند راه چاره نمی‌یافتند و چون کور بودند راه رستگاری را نمی‌دیدند، و چون کر بودند ندای آزادی را نمی‌شنیدند، و موجودی بودند بدبخت خار می‌خوردند و بار می‌بردند تا می‌مردند.

نقش نخبگان (ابزاری و فکری) در تحولات دوران مشروطه

بعد از مشروطه یک نظام دانایی متفاوت در ایران شکل گرفت و صورت‌بندی معرفتی در دوران مشروطیت فضای چند بعدی دارد: «فرد به‌عنوان سوژه حقوق و حق از منزلتی خاص برخوردار گشت، امنیت، قانون، ملت، وطن و آزادی درکانون هر نوع گفتمان روشفکری و سیاسی قرار گرفت پیشرفت مادی اصلاح حکومت، دموکراسی، جمهوریت و مشروطت شعار هر انجمن و حزبی گردید، و انسداد و بسط نفوذ بیگانگان، سوگیری برجسته و مرکز تلاقی تمامی تشکلهای سیاسی شد و به‌طور کلی سه

حوزه معرفتی در این صورت‌بندی و ساخت و بافت ترکیبی مشاهده می‌شود: ۱- لیبرالیسم انگلیس و فرانسه؛ ۲- اندیشه‌ی عدالت‌خواهانه روسیه؛ ۳- اندیشه‌های اتحاد اسلامی» (تاجیک، ۱۳۸۲: ۸۲). در این دوره علاقه و تمایل علمای مخالف استبداد مطلقه، به انجام برخی اصلاحات و اقدامات و اهداف ترقی‌خواهانه که روشنفکران نیز به‌عنوان اهداف مشترک بر آنان تأکید داشتند و نیز آگاهی غالب این گروه از علما به وجود برخی مغایرت‌های ذاتی کار گروه‌های دموکراسی به شیوه غربی آن با شریعت دینی و اختیارات روحانی از جمله مهمترین علل زمینه‌های همکاری متقابل گروهی از علما با روشنفکران در مقطعی از روند نهضت مشروطیت ایران را فراهم آورد.

در این دوره روشنفکران در رویارویی با غرب سه راه را در پیش گرفتند: «دسته‌ای چاره را در پذیرش بی‌کم و کاست فرهنگ و تمدن غربی دانستند و دسته دیگر به انکار و رد کلی فرهنگ و تمدن غرب پرداختند و دسته سوم به راه میانه و رویارویی گزینش‌گرایانه پای فشردند» (حسن‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۳).

روشنفکران این دوره اعم از درس‌خوانده‌ها و سیاست‌مداران مذهبی و غیرمذهبی و تجار و تمام اقشار نخبگان فکری و سیاسی، در این زمان رهبری سیاسی روحانیون را پذیرفتند و سعی کردند برای رهایی از سانسور و اختناق و نیز قدرت و نفوذ روحانیون که بر ذهنیت مذهبی جامع سنتی تسلط داشتند، تلاش کردند که مسایل نظری مربوط به اندیشه آزادی‌خواهی و تجدد و دموکراسی را در لباس مذهب و مستند به آیات و احادیث ارائه دهند تا از مخالفت این جناح بکاهند (آجدانی، ۱۳۸۷: ۲۲۵).

اما این همدلی با ماجرای شیخ فضل‌الله و اعدام او، و به قتل بهبهانی از هم پاشید، و آن سرآغاز شکاف و اختلاف بین روحانیت و جریان روشنفکری، یا لیبرالیسم و اسلام‌گرایی و رویارویی بین آن‌ها در مراحل بعدی به‌شمار می‌آمد (طلوعی، ۱۳۷۴: ۸۰۷). و بیشتر این اختلاف و رویارویی بین روحانیون و روشنفکران روی اصل هشتم قانون اساسی که دلالت بر برابری اهل مملکت ایران در مقابل قانون اساسی و اختلاف بعدی درباره مفهوم آزادی و تعیین قلمرو آن بود (آجدانی، ۱۳۸۶: ۱۵۵). در واقع در این عصر روشنفکران به‌دنبال اجرای قانون در بعد اجتماعی آن بودند اما علما خواهان اجرای قانون در بعد شریعت بودند (جهانبگلو، ۱۳۸۱: ۲۹).

پارادایم مورد نظر روشنفکران در این دوره نیز همان عقب‌ماندگی بود و برای رفع آن و دستیابی به ترقی چندین روش را مورد نظر قرار دادند: «۱- اصلاح دربار و حذف بعضی از شخصیت‌های وابسته به دربار؛ ۲- اصلاح و در نهایت تغییر حاکم ایالات و ولایات؛ ۳- برخورد با پادشاه؛ ۴- تأسیس نهادهای اجتماعی جدید که باعث باسوادی همه اقشار جامعه از فرزندان اشراف گرفته تا توده می‌شد؛ ۵- امنیت شهرها و ولایات از طریق نزدیکی به دولت‌های خارجی انگلیس و روسیه» (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۲۸-۲۷). در کل روشنفکران: آزادی‌خواهی و استقرار قانون و حقوق مردم را مطرح کردند، علما: با رهبری و هدایت مردم، نقش اصلی را در راه‌اندازی جریان مشروطیت بازی کردند و بازرگانان، کسبه، حمایت مالی

برقراری تجمع‌ها را برعهده داشتند و نیز ناتوانی نظام سیاسی و ورشکستگی آن، بحران‌های مالی، نارسایی و ناهماهنگی با خواسته‌های مردم به‌عنوان عامل زمینه‌ساز در تسریع حوادث، و تسلط بیگانگان بر شریان‌های داخلی کشور، اکثر طبقات مردم را ناراضی، پایه‌های دولت را متزلزل و زمینه را برای حرکت مردم به رهبری علما آماده کرده بود (امیری، ۱۳۸۳: ۹۲).

نقش نخبگان (ابزاری و فکری) بر توده‌ها در مشروطه

در این دوران مجموعه جامعه و نخبگان فکری و سیاسی با مفاهیم کلیدی مانند: رقابت، اندیشه متفاوت بودن انسان‌ها، تحمل دیدگاه‌های مختلف، ملی‌گرایی اقتصادی، قانون‌گرایی، تعلق خاطر به جامعه، ظرفیت تفکیک مسایل ملی از شخصی، قضاوت منطقی و منصفانه، وفاداری به اهداف جمعی، نظام آموزشی عقلانی، صراحت و شفافیت در بیان، استقلال رأی افراد، پدیده شهروندی، خشونت‌زدایی در کار جمعی، تساوی حقوق، امنیت اجتماعی و فردی، اتکا به اهتمام خود، روش‌های عقلانی و حقوقی حل اختلاف‌ها، مهارت در سیستم‌سازی، رفتار قاعده‌مند و معاشرت معتدل شهروندان، حداقل آشنایی را پیدا کردند (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۵).

با این حال با آغاز به کار مجلس جامعه به سرعت به سنت آشوب‌گرانه خود که طی قرن‌ها با آن آشنا بود روی آورد. ایرانیان در این زمان از یک طرف با برداشت نادرست از مشروطه از طرف روشنفکران و آزادی‌بی‌حد و حصر بیان و آشوب در عرصه‌های سیاسی و روزنامه‌نگاری و نیز دخالت کشورهای بیگانه بخصوص روسیه، ناکارآمدی و بی‌اطلاعی خود نمایندگان، محدودیت‌های ناشی از قانون اساسی، افزایش امتیازات ریشه‌دار صدراعظم‌ها، برتری منافع و مصالح خویش نسبت به منافع ملت، رودررویی با نظام حاکم سنتی ایران (ازغندی، ۱۳۷۴: ۷۳۱) و همچنین نداشتن درک معقول و فراگیر از آزادی در یک چهارچوب خردورزانه و دموکراتیک، و بازتاب آن در افکار و رفتارهای اجتماعی، مذهبی و سیاسی و فرهنگی خود و ناآرامی و شورش، راهزنی در میان ایلات و شهرستان‌ها و مرزها و نیز وجود نداشتن احزاب بادوام‌تر و با برنامه‌تر که بعد از مشروطه این احزاب مثل قارچ از زمین سبز شده بودند و نیز درک نکردن این‌که از مشروطه چه چیزی را می‌خواهند و همچنین تضاد میان مدرنیته و اسلام، و ناسازگاری فلسفی میان این دو مکتب فکری، به‌طوری که با ورود یکی خروج کامل دیگری را می‌طلبید و با انواع اتهام، تکفیر و لقب‌گذاری حتی در میان اندیشمندان و نیز گرایش به خودمختاری و خان‌خانی و فتنه و آشوب باعث شد که بالاخره ناسازگاری میان عوامل یادشده و پایبند نبودن به اصول دموکراسی، اقتدارگرایی قاجارها دوباره برقرار شود و هنگامی که سعی کردند کشور را از سیستم ظالمانه شاهنشاهی و استبداد قاجار رهایی بخشند آنقدر در پی حذف و تخریب و نابودی و ترور شخصیت یکدیگر کوشیدند که در نهایت با استبداد و اقتدارگرایی رضاخان روبرو شدند (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

هرچند انقلاب، طلیعه بازسازی ملی تلقی شد اما به واقع پانزده سال آشفتگی اجتماعی به‌دنبال داشت «در این زمان طبقه روشنفکران جدید از سوی برخی اقلیت‌های مذهبی حمایت می‌شدند اما بر سر

پاره‌ای مسایل مانند اصلاحات ارضی، مالیات‌های تصاعدی، نقش مذهب در سیاست، حقوق زنان و موقعیت غیرمسلمانان در ایران، رودرروی طبقه متوسط سنتی قرار گرفتند» (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۴۹). احمد اشرف معتقد است که انقلاب مشروطه فکر آزادی و دموکراسی را وارد جامعه روشنفکری ایران کرد و یک جناح بالنسبه به نام روشنفکران را به وجود آورد که آن‌ها هویت ملی را هویت شهروندان آزاد ایرانی می‌دانند و برابند ناحق حاکمیت ملت را که در دستگاه‌های حاکم در یک قرن اخیر غصب شده بود به صاحبان اصلی آن یعنی جامعه مدنی بازگرداندند (تاجیک، ۱۳۸۲: ۸۶). در این دوره روحانیون چه در داخل و چه در خارج (نجف) تا قبل از استبداد صغیر در انتقاد از استبداد مطلقه حکومت، اعتراض به استقراض خارجی، مخالفت با اعطای امتیاز به کشورهای خارجی و نفوذ آنان در ایران و محکوم کردن پریشانی‌های اقتصادی ایران و تعدی به رعایا و دفاع همه جانبه از مشروطیت و مجلس شورای ملی تا قبل از انهدام آن، یکی از عوامل مهم در فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای گسترش مشارکت مردم در انقلاب مشروطیت و بعد از آن، و تضعیف حکومت قاجاریه بود (آجدانی، ۱۳۸۵: ۹۱).

عمده‌ترین مفهوم موردنظر روشنفکران بعد از مشروطه عبارت بود از: «از رویارویی با غرب برای نجات واپس‌ماندگی‌ها، اقتباس از دست‌آوردهای مدنیت جدید غرب که درباره حدود این اقتباس اختلاف نظر داشتند» (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۵۴).

نقش نخبگان (ابزاری و فکری) در تحولات دوران پهلوی اول

اقدامات رضاخان و نخبگان فکری و ابزاری زیر نظر او در طول حکومت پانزده ساله خودش عبارت بود از: «جدا کردن آموزش و دادگستری از دین، ایجاد مدارس غیر دینی و دادگاه‌های عرفی و نظام آموزشی از فرانسه اقتباس شد و تدوین قسمتی از قوانین مدنی و جزایی و اصطلاح کلی عدلیه با الگوبرداری از قوانین و سازمان‌های فرانسه و بلژیک انجام گرفت، اعزام دانشجو به خارج بدون در نظر گرفتن پایگاه اجتماعی، نظام وظیفه اجباری و... بود» (بهنام، ۱۳۸۳: ۶۲-۵۹). صورت‌بندی معرفتی این دوران ترکیبی از نظام مشروطیت و ما قبل آن بود که عبارت بودند از: «نظام دانای دو سویه تک گفتاری و کلام‌محوری، ترکیبی گیج از کهنه و نو، تمایل به دگرگونی و تمایل به تقلید و... و عناصر سازنده گفتمان این دوره عبارت بود از: شوینیسم (ناسیونالیسم ایرانی و افراطی)، شبه مدرنیسم، سکولاریسم» (تاجیک، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

نقش نخبگان (ابزاری و فکری) بر توده‌ها در دوران پهلوی اول

«متمرکز ساختن منابع و ابزارهای قدرت، ایجاد وحدت ملی، تأسیس ارتش مدرن، تضعیف قدرت پراکنده، ایجاد دستگاه بوروکراسی جدید و اصطلاحات مالی و متمرکز منابع اداری، مبانی دولت مطلقه مدرن، از مهمترین اقدامات رضاخان و هم‌فکرانش بود اما بزرگترین ضعف این دولت نداشتن رابطه با طبقات و نیروهای اجتماعی بود» (بشیریه، ۱۳۸۹: ۶۸-۶۹).

بنابراین «رضاشاه را همواره یک اصطلاح‌گر بانی مدرنیزاسیون و حتی عرفی‌ساز جامعه تلقی کرده‌اند و قصد او از تأسیس نهادهای جدید در واقع ایجاد یک دولت متمرکز قدرتمند بود» (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۱۴۱).

رضاخان و نخبگان فکری و ابزاری زیر نظر او با جدا کردن دین از سیاست، ضرورت نظم و قانون، غلبه بر روابط عشیره‌ای در مورد قبایل و ایلات (او تلاش کرد با توسعه پاسگاه‌ها در آن نواحی و خلع سلاح آن‌ها و با سربازی فرستادن جوانان قبایل و نیز تضعیف رؤسای آن‌ها و محدود کردن کوچ‌های سالانه و راندن عشایر به درون روستاهای نمونه) (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۱۷۶) و با فرهنگ‌زدایی و تخریب ساختاری قبیله‌ای و اسکان اجباری آن‌ها (سریع‌القلم، ۱۳۷۶: ۱۰۶) قطع بودجه‌ی دربار، لغو الغاب اشرافی، گرفتن شناسنامه برای همه، تعیین نام خانوادگی، نظام هماهنگ اوزان و مقادیر، جایگزینی تقویم هجری قمری با هجری شمسی (همان: ۱۶۶) قدرت پایدار و مسلم خود را بر کشور تضمین کند.

در این دوره هرچند ابتدا رضاخان سعی کرد روحانیون را در کنار خودش نگاه دارد اما در کل روحانیون کنار گذاشته شدند او سعی کرد جامعه را غیر دینی سازد، وزارت عدلیه و دادگستری به حقوقدانان تحصیل کرده از سوییس که در رأس آن داور قرار داشت سپرده شد که در آن روحانیون نقشی نداشتند او حضور روحانیون را در مجلس کاهش داد حتی رسم قدیمی بست‌نشینی و تحصن در اماکن عمومی مقدس را از اهمیت انداخت و حتی زمین‌های وقفی را به تصرف خود درآورد (همان: ۱۷۵).

نخبگان فکری هم در این دوره که بیشتر تحصیل کرده اروپا و عده‌ای هم آمریکا بودند بر باستان‌گرایی، سرکوب شورشیان داخلی، ناسیونالیسم و اخذ تمدن غربی با تمام ویژگی‌هایش در مشروعیت‌بخشی به استبداد تلاش کردند (آل احمد، ۱۳۵۷: ۲۷).

پارادایم این دوره روشنفکران و بعد از آن توسعه‌نیافتگی بود و در این پارادایم ورود تکنولوژی و سرمایه از غرب بیشتر موردنظر برای رفع توسعه‌نیافتگی بود (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۲۸). البته بیشترین مباحث این دوره برای روشنفکران ملیت‌گرایی بود که بیشتر توسط نظامیان و دانشگاهیان مطرح شد و مهمترین مسأله برای آن‌ها مانند گذشته تعارض میان سنت و مدرنیته بود (همان: ۱۹۹).

ولی با همه این مصادیق حکومت رضاخان به چند دلیل از منظر روشنفکران و تجددطلبان و نخبگان ایرانی قابل توجیه بود: «نخست اینکه با تجدید سازمان نیروهای نظامی و ایجاد یک ارتش مدرن، یکی از بنیادی‌ترین تقاضای جریان‌ات تجددطلبی در ایران پاسخ داده شد، دوم اینکه گسترش تعلیم و تربیت و دانشگاه‌ها به شکل غربی و اتخاذ علوم و فنون پیشرفته از این طریق و انجام اصلاحات اداری و... تاحدودی محقق شد (تاجیک، ۱۳۸۲: ۱۲۱). اما با تضاد قرار گرفتن مبانی حکومت دیکتاتوری با اصول و اندیشه‌های پذیرفته شده جامعه روشنفکری و نمایان شدن این تضاد میان اندیشه‌های روشنفکری (مانند آزادی‌خواهی) از یک طرف و همکاری با حکومت دیکتاتوری از سوی دیگر این همکاری را به بن‌بست کشاند و سرانجام روشنفکران نتوانستند جایگاه مناسبی در ساختار نظام سیاسی پهلوی اول به دست آورند و حتی برخی از آن‌ها جان خود را در این راه از دست دادند (شهرام‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۳۸).

۹۶). و همچنین قدرت‌مندی روشنفکران در گرو وجود فرهنگ سالم سیاسی، یعنی حاکمیت قانون و فعالیت‌های آزادمشنانه نهادهای قانونی است و چون رضاخان این موقعیت را بوجود نیاورد، آن‌ها فرصت تاثیرگذاری بر پویش تصمیم‌گیری را نیافتند (ازغندی، ۱۳۸۸: ۱۱۸). در این زمان روشنفکران برای اجرایی کردن کارهای رضاخان مانند ایجاد تمرکز قدرت و ایجاد وحدت ملی و نوسازی و مدرن کردن کشور و... با انجام دادن کارهایی از جمله ترجمه‌ها و مکتوبات، ایده‌های اروپای مدرن را به‌طور آگاهانه وارد ایران کردند و همچنین تلاش کردند اصلاحات سیاسی و اجتماعی را با همدلی و مشارکت رضاشاه به پیش ببرند (جهانگیرلو، ۱۳۸۱: ۶۵). بالأخره در اواخر این دوره، روشنفکران به‌علت دوری این دولت از اصول حکومت قانون، آزادی و لیبرالیسم به حاشیه‌نشینی روی آوردند و از صحنه سیاسی کشور دوری گزیدند.

نقش نخبگان (ابزاری و فکری) در تحولات دوران پهلوی دوم

گرایش‌های اصلی نخبگان این عصر از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ ش را می‌توان تحت عنوان کلی: «۱- حمایت از قانون اساسی و اجرای آن در عمل؛ ۲- پارلمانتاریسم؛ ۳- ناسیونالیسم؛ ۴- سوسیالیسم؛ ۵- لیبرالیسم یاد کرد، که حاملان اصلی آن روشنفکران و طبقات جدید شهری بود» (بشیریه، ۱۳۸۹: ۷۸). در ده سال اول این دوره، نظام سیاسی، متکثر و کم و بیش مبتنی بر قانون اساسی را شاهد بود و دربار سلطنتی قدرت چندانی نداشت و قدرت در بین پنج قطب جداگانه دست به دست می‌گشت: «دربار، مجلس، کابینه، سفارت‌خانه‌های خارجی و مردم» (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۰۸).

از ویژگی‌های جامعه نخبگان این دوره «بی‌اعتمادی به یکدیگر، تحمل نکردن نظرات مخالف و دشمن شمردن مخالفان، و حتی در میان نخبگان حاکم هم بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس ناامنی آشکار و سوءظن میان افراد که بیش از همه که در شاهان پهلوی دیده می‌شد وجود داشت» (شهرام‌نیا، ۱۳۸۹: ۹۶).

در این دوره نخبگان مجلس که از دوره سیزدهم شروع شده بود تا دوره پانزدهم تا حدودی از استقلال در برابر دربار برخوردار بودند و تا حدودی می‌توانستند نظرات خود را به شاه بقبولانند اما در سال ۱۳۲۸ ش هنگامی که مجلس مؤسسان تصمیم گرفت که اختیارات انحلال مجلس را به شاه بدهد، تا حدود زیادی آزادی عمل را از قوه مقننه گرفت و دوباره آن را به مجلس فرمایشی تبدیل کرد (شهرام‌نیا، ۱۳۸۹: ۸۱).

اما احزاب بوجود آمده توسط این حکومت بعد از سال ۱۳۳۲ ش همگی نمایشی و ویتروینی بود برای مصارف خارجی‌ها و حزب رستاخیز هم‌چون به‌علت داشتن اهداف حفظ ساختار حکومت، سلطنت مشروطه و انقلاب سفید که سرفصل‌های این حزب بودند نتوانست در حذب نخبگان فکری و سیاسی موفقیتی داشته باشد (کاتوریان، ۱۳۷۹: ۱۹-۲۰).

نقش مطبوعات در این دوره شامل دو دوره مجزا از همدیگر بود دوره اول تا کودتای ۱۳۳۲ش بود و دوره دوم از سال سی و دو تا پنجاه و هفت بود. دوره اول دوره هرج و مرج، آزادی نسبی، و افزایش انتشارات آن‌ها و سپس تعطیلی آن‌ها، که با ترور، فرار و یا برکناری صاحبان انتشاراتی‌ها همراه بود که مهمترین این روزنامه‌ها کیهان بود (طلوعی، ۱۳۷۴: ۷۸۲). اما در دوره دوم کنترل و سانسور همراه با آزادی محدود بود اما از سال ۴۲ به بعد همان آزادی نسبی هم از بین رفت و اختناق دوباره بر جامعه حاکم شد و فقط در سال ۵۶ با اعلام فضای باز سیاسی دوباره آزادی نسبی بوجود آمد.

نقش نخبگان (ابزار و فکری) بر توده‌ها در دوران پهلوی دوم

نخبگان این دوره را که می‌توان از طراحان و مجریان توسعه اقتصادی و اجتماعی نام نهاد، اکثر تحصیل کردگان از آمریکا بودند که بعد از جنگ جهانی دوم به آنجا رفته بودند، در این دوره خانواده‌ها به هر ترتیبی در هر طبقه‌ی اجتماعی که بودند کوشش می‌کردند تا فرزندانشان را به خارج بفرستند زیرا راه پیشرفت جز این نبود این نخبگان مدل جامعه آمریکا را تنها مدل قابل تقلید پنداشتند و سعی می‌کردند تعادل میان ایران و غرب را به‌وجود بیاورند و بیشترشان در مشاغل طبابت، دانشگاه، وکالت دادگستری و... کار می‌کردند این دسته از نخبگان به چند دسته تقسیم می‌شدند، و این گروه‌ها به‌عنوان گروه‌های ذی‌نفوذ نقش مهمی در فرایند مدرنیزاسیون و سیاست داخلی ایران بازی می‌کردند و نخبگان معمولاً در گروه‌های غیر رسمی گردهم می‌آمدند و در دستگاه دولتی مقامات مهم داشتند، البته دولت‌های بعد از ۱۳۴۰ عمدتاً از همین نوع نخبگان تشکیل می‌شدند و برخی از این گروه‌های نخبه اصولاً برای به‌دست گرفتن قدرت سیاسی به‌وجود آمده بودند مانند کانون مترقی (بهنام، ۱۳۸۳: ۱۵۱).

هرچند با افزایش مداوم دیوانسالاری می‌بایست نخبگان سیاسی و دیوانیان نقش تعیین کننده‌تری نسبت به گذشته در پویای تحولات سیاسی و اجتماعی بازی کنند اما شاه با افزایش قدرت خود از قدرت نخبگان سیاسی کاست و چون نخبگان سیاسی هیچ رابطه‌ای با نخبگان فکری نداشتند در نتیجه باعث فقدان مشروعیت حکومت پهلوی و نیز توسعه‌نیافتگی همه‌جانبه را باعث شدند که نتیجه آن فراموش کردن مردم در همه موارد بود (ازغندی، ۱۳۷۴: ۹۶۰).

درآمدهای نفتی نیز بعد از ۱۳۴۲ش موجب گسترش دستگاه بوروکراسی پیچیده و گسترده‌ای شد که به‌عنوان یکی از مهمترین ابزارهای قدرت مطلقه به‌شمار می‌رفت و رابطه این درآمد با بنیاد پهلوی زمینه را برای هرچه بیشتر، حکومت مطلقه فراهم کرد (بشبریه، ۱۳۸۹: ۹۳-۹۲). بنابراین عمده‌ترین نهادهای دیکتاتوری سلطنتی پهلوی دوم عبارت بودند از: «درآمدهای نفتی، ماشین سرکوب، دیوان‌سالاری و نظام تک حزبی وابسته» (جان فوران، ۱۳۸۹: ۴۶۲).

بعد از شهریور ۱۳۲۰ نقطه عطفی در نهضت روشنفکری ایران بوجود آمد: «آزادی زندانیان سیاسی، انتشار روزنامه‌ها و مجلات گوناگون، تشکیل احزاب و گروه‌های سیاسی، میدان وسیعی در اختیار روشنفکران گذاشت اما مدعیان روشنفکر نمایان میدان را برای روشنفکران واقعی پر کردند و ملاک روشنفکری هم میزان مخالفت با نظام حاکم بود، در این دهه ابتدا حزب توده کانون اصلی نشر و نموی

روشنفکری بود اما در اواخر جبهه ملی به کانون آن‌ها تبدیل شد اما بعد از کودتای ۱۳۳۲ به غیر از جلال آل احمد روشنفکر مستقل واقعی از ایران برچیده شد و استبداد حکومتی و وابستگی روشنفکران دو عامل خاموشی این قشر شد» (طلوعی، ۱۳۷۴: ۸۲۲-۸۱۹).

روشنفکران اواخر این دوره هم طرفداران آگاهی عقلانی و منطقی با فرهنگ غرب را به حاشیه برده و طرفدار اصالت اسلامی و طرفدار قانونگذاری اخلاقی در جامعه و طرفدار مدرنیته بومی بودند (جهانبگلو، ۱۳۸۱: ۵۷).

نتیجه

با مطالعه دوران حکومت مشروطه در طول ۷۰ سال که شامل دوره قاجار و پهلوی است و بررسی جایگاه نخبگان در این دوره‌ها در جامعه و در روابط دولت - ملت به این نتیجه می‌رسیم که در دور قاجار نخبگان چه ابزاری و چه فکری به علت وجود جامعه استبدادزده دارای: «فردگرایی منفی، بی‌اعتمادی، نهادگرایی، فقدان اجماع‌نظر، خویشاوندگرایی، هزارفامیلی، بی‌قانونی، ناامنی، بحران هویت ملی، ملت‌سازی و... بود» (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۱۵).

در نتیجه نخبگان ابزاری و فکری با تمام این ویژگی‌ها و با وجود توده‌های مردم بی‌سواد به سختی توانستند نوری در تاریکی بوجود بیاورند که در تاریخ این مرز و بوم جاودانه شد، در این مرحله نخبگان فکری همراه با نخبگان ابزاری بغیر از چند مورد محدود با همکاری و بعضی مواقع در جایگاه مشترک از طریق انتشار روزنامه‌ها، چاپ کتاب‌های مختلف فرنگی، تأسیس مدارس جدید، انتشار روزنامه‌ها، سفر به کشورهای اروپایی و نیز خواسته‌هایی چون برابری، آزادی، مساوات‌طلبی، و... زمینه‌های تغییر را در جامعه بوجود آوردند و توانستند سیستم نظام کهن را وادار به عقب‌نشینی کنند و تغییراتی در تمام شوون زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، فرهنگی بوجود بیاورند، در این دوران نخبگان (ابزاری و سیاسی) به دنبال اصلاح سازمان حکومتی و سیاسی کشور بودند و ترقی و قانون از اهداف آن‌ها بود.

با پیروزی انقلاب مشروطه نخبگان ابزاری و فکری، وضعیت نخبگان را در ایران کهن و ایلیاتی را که غیرمتحرک و هدایت شده بود بهم زدند و توانستند این نظام را به نظام قانونی و بر پایه توده‌ها بنیان گذارند و با تشکیل مجلس شورای ملی نخبگان جدید سهم عمده‌ای از نمایندگان مجلس را به خود اختصاص دادند و جزوی از طبقه حاکم کشور گردیدند. این نخبگان توانستند نظام و حکومت استبدادی را وادار به عقب‌نشینی کنند و مبانی حکومت قانون و دموکراسی، آزادی، برابری، حق انتخاب، مساوات‌طلبی در همه زمینه‌ها و... را که خواهان آن بودند، در جامعه نهادینه کنند، اما با گذشت زمان بخش‌هایی از نخبگان حاکم قدیمی از تطبیق خود با وضعیت تازه و پذیرش نخبگان حاکم جدید سر باز زدند - مانند به توپ بستن مجلس - و آن‌ها دوباره نهاد ملت - دولت را به شکل گذشته درآوردند، و با گذشت زمان به علت فقدان حکومت نیرومند مرکزی و به دنبال آن شورش نخبگان محلی (سران ایلات و ولایات) و ضعف امور اداری و مالی، نبود ارتش دائمی، و نفوذ بیش از حد بیگانگان در امور داخلی و بر شریان‌های

تصمیم‌گیری و نداشتن ثبات شخصیتی و فکری نخبگان ابزاری و فکری و نیز نداشتن یک مرامنامه ثابت و پایدار، نبود نهادهای جدید و نیرومند دموکراسی‌خواهی باعث شد که چرخه همیشگی فرایند تحولات در جامعه سنتی ایران یعنی استبداد ← آشوب ← فتنه ← استبداد؛ سر از خاک بیرون آورد و کشور را در کام خود فرو برد و این عامل باعث شد که دوباره چه نخبگان فکری و چه نخبگان ابزاری برای پایان دادن به هرج و مرج، آشوب و تمرکز قوا و قدرت، سرکوب شورش‌ها، ایجاد ارتش دائمی، نوسازی اقتصاد، مدرن‌سازی، احیای تعلیمات اجباری عمومی، و نظام وظیفه اجباری، احیای حق انتخاب به مردم، اجرای مصوبات قبلی مجلس و... به دنبال یک مستبد اصلاح‌گر بگردند که آن را در رضاخان یافتند و به او پیوستند به امید اینکه بتوانند قانون، آزادی، دموکراسی، توسعه و ترقی، مدرن‌سازی و... را با استبداد اصلاح‌گر به پیش ببرند و در این راه نقش طبقه متوسط چشمگیرتر از گذشته بود و بخصوص تازه به دوران رسیده‌ها سعی کردند با تحصیلات بالای خود وارد گود فرایند تحولات در جامعه شوند، اما در این دوره هم نخبگان ابزاری و هم فکری آن‌طور که شایسته آن‌ها بود، نتوانستند به دلایل وجود ساختار استبدادی، وابستگی فکری به نظریه‌های غربی، بیگانگی با فرهنگ بومی، اتخاذ شیوه‌های افراطی در مقابل با سنت، برقراری سیاست غیررسمی و سنت تخریب و نبودن نهادهای مدرن مدنی و اقتصاد دولتی و نامتعادل و... در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش متمرثر داشته باشند.

در پایان می‌توانیم بگوییم که: «۱- اکثر نخبگان فکری و ابزاری در این دوران در جمعیت سیاسی فراماسونری عضو بودند، هر چند احزاب دموکرات و اعتدال تا حدودی ابتدا در این دوران نقش بازی کردند اما در دوره رضاه شاه این احزاب برچیده شد و در دوره محمد رضاه دوباره احزاب نوین و وابسته به دربار دوباره شکل گرفت (مانند حزب ایران نوین و بعد رستاخیز)؛ ۲- اکثریت آن‌ها نیز به‌خاطر نهادینه بودن دین و مذهب در جامعه، با دخالت دین در سیاست مخالف بودند؛ ۳- اکثرشان زیر یوغ استبداد پرورش یافته بودند و بخاطر همین تأثیرگذاری اندکی بر توده‌ها داشتند؛ ۴- اکثر نخبگان این دوران به فکر جایگاه و مقام خود بودند تا جایی که زونیس درباره نخبگان ایرانی این دوران می‌گوید: «اگر در ایالات متحده آمریکا، حکومت در نظریه، از مردم به‌وسیله مردم و برای مردم است و در عمل به‌وسیله مردم و برای مردم است اما حکومت در ایران به‌صورت تاریخی از نخبگان، توسط نخبگان و برای نخبگان بوده است» (شهرام‌نیا، ۱۳۸۹: ۷۶).

منابع و مآخذ

- ۱- ازغندی، ع. (۱۳۸۸). نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب تهران، انتشارات قومس، چاپ چهارم.
- ۲- ازغندی، ع. (پاییز ۱۳۷۴). تاثیر نخبگان قاجاریه بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران فصلنامه خاورمیانه، شماره ۳، ۷۳۵-۷۰۳.
- ۳- ازغندی، ع. (زمستان ۱۳۷۲). مکتب نخبه‌گرایی و بنیان آن مجله سیاست خارجی، شماره ۴، ۷۴۵-۷۲۳.
- ۴- ازغندی، ع. (زمستان ۱۳۷۴). بازیگران رسمی قدرت سیاسی ایران عصر پهلوی فصلنامه خاورمیانه، شماره ۴، ۹۹۵-۹۵۹.
- ۵- اکبری، م. (تابستان ۱۳۷۱). ویژگی‌های ساختار قدرت در ایران مجله‌نامه فرهنگ، شماره ۴، ۹۱-۸۱.
- ۶- امیری، ج. (۱۳۸۳). روشنفکری و سیاست (بررسی تحولات روشنفکری در ایران معاصر) تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- ۷- ایمان، م. (۱۳۸۸). مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی، قم، مؤسسه چاپ زیتون، چاپ اول.
- ۸- آبادیان، ح. (۱۳۸۸). بحران آگاهی و تکوین روشنفکری در ایران، تهران: انتشارات کویر، چاپ اول.
- ۹- آبراهامیان، ی. (۱۳۸۸). ایران بین دو انقلاب، مترجمان: احمدگلی محمدی، محمد ابراهیم فتاحی، تهران: انتشارات نی، چاپ پانزدهم.
- ۱۰- آبراهامیان، ی. (۱۳۷۶). مقالاتی در جامعه‌شناسی ایران، مترجم: سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نشر پژوهش شیرازه، چاپ اول.
- ۱۱- آبراهامیان، ی. (۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن، ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی، تهران: انتشارات نی، چاپ پنجم.
- ۱۲- آجدانی، ل. (۱۳۸۵). علما و انقلاب مشروطیت ایران، تهران: نشر اختران، چاپ دوم.
- ۱۳- آجدانی، ل. (۱۳۸۶). روشنفکران ایران در عصر مشروطیت، تهران: نشر اختران، چاپ اول.
- ۱۴- آجدانی، م. (۱۳۸۷). مشروطه ایرانی، تهران: نشر اختران، چاپ نهم.
- ۱۵- آزاد ارمکی، ت. (۱۳۸۰). مدرنیته ایرانی (روشنفکران و پارادایم عقب‌ماندگی در ایران) تهران: نشر اجتماع، چاپ اول.
- ۱۶- آل احمد، ج. (۱۳۵۷). در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
- ۱۷- باتامور، ت. (۱۳۸۱). نخبگان و جامعه، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: انتشارات شیرازه، چاپ دوم.

- ۱۸- بشیریه، ح؛ کرمپور، ر. (تیر ۱۳۸۳). بررسی چرخش نخبگان در ایران دوره قاجار مجله‌نامه پژوهش، شماره ۱۰، ۸۶-۴۵.
- ۱۹- بشیریه، ح. (۱۳۸۹). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: انتشارات گام نو، چاپ هشتم.
- ۲۰- بهنام، ج. (۱۳۸۳). ایرانیان و اندیشه تجدد، تهران: انتشارات فرزانه روز، چاپ دوم.
- ۲۱- تاجیک، م. (۱۳۸۲). تجربه بازی سیاسی در میان ایرانیان، تهران: انتشارات نشر نی، چاپ اول.
- ۲۲- جهاننگلو، ر؛ قیصری، ع. (۱۳۸۱). روشنفکری در ایران (گفتگوی تمدن‌ها و روشنفکری، مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدن‌ها)، تهران: نشر توسعه، چاپ اول.
- ۲۳- حسن‌زاده، ا. (پاییز و زمستان ۱۳۷۹). کسروی و مدرنیته، مجلات فلسفه (کلام و عرفان) شماره ۱۹-۱۸، ۱۴۹-۱۳۱.
- ۲۴- دلاور، ع. (۱۳۸۰). مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، تهران: انتشارات رشد، چاپ اول.
- ۲۵- روشه، گ. (۱۳۸۰). تغییرات اجتماعی، ترجمه: دکتر منصور وثوقی، تهران: انتشارات نی، چاپ یازدهم.
- ۲۶- زونیس، م. (۱۳۸۷). روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه: پرویز صالحی؛ دکتر سلیمان امین‌زاده؛ دکتر زهرا البادی، تهران: انتشارات چاپخش، چاپ اول.
- ۲۷- سرمد، بازرگان، حجازی، (۱۳۷۶). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری، تهران: انتشارات آگه، چاپ اول.
- ۲۸- سریع‌القلم، م. (۱۳۹۰). اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران: انتشارات فرزانه روز، چاپ اول.
- ۲۹- سریع‌القلم، م. (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی ایران، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول.
- ۳۰- شهران‌نیا، ا؛ اسکندری، م. (بهار ۱۳۸۹). ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمدسازی روند توسعه ایران عصر پهلوی، فصلنامه گنجینه اسناد، شماره اول، ۱۰۵-۷۴.
- ۳۱- شیخ‌زاده، ح. (۱۳۸۵). نخبگان و توسعه ایران، تهران: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول.
- ۳۲- طلوعی، م. (۱۳۷۴). بازیگران عصر پهلوی (از فروغی تا فردوست) جلد اول و دوم، تهران: انتشارات علم، چاپ سوم.
- ۳۳- فوران، ج. (۱۳۸۹). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پیش از انقلاب، ترجمه: احمد تدین، تهران: انتشارات رسا، چاپ دهم.
- ۳۴- کاتوزیان، م. (خرداد و تیر ۱۳۷۹)، رژیم‌های سلطانی: مورد رژیم پهلوی در ایران، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۴-۱۵۳، ۳۱-۱۲.

نقش نخبگان فکری و سیاسی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بین دو انقلاب
(از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷ ش) و نقش توده‌ها در آن

۳۵- کوزر، ل. (۱۳۷۳). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران:
انتشارات علمی، چاپ پنجم.
۳۶- ملک‌زاده، م. (۱۳۸۳). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۴، تهران: انتشارات سخن، چاپ
اول.

Archive of SID